وقتیکه مظفرالدینشاه دستور قتل ظل السلطان را میدهد

میرهادی، امین

فوت مرحوم مستوفی الممالک که یکی از مردان صدیق و خدمتگزار واقعی ایران بود مرا بر آن داشت که رباعی زیر را در تاریخ فوت آن‏ مرحوم در همان زمان بگوید:

مستوفی فخر عالم ایرانی‏ بدرود نمود این جهان فانی‏ در سال هزار و سیصد و پنجه و یک‏ در نیمه آخر جمادی الثانی

جمادی الثانی 1351 قمری

ضمنا خاطره‏ای را که در سال 1308 (2488 شاهنشاهی)در دیداری که فقط یک‏بار برای‏ ارادتمند دست داد در این مختصر از نظر میگذراند.

در سال 1308 بود که ملاقاتی در خانه‏ای واقع در یکی از خیابان‏های فرعی و شرقی خیابان‏ پهلوی دست داد.

در این ملاقات آقای احمد مستوفی فرزند ایشان و مرحوم مشیر اعظم اتابکی که وقتی‏ وزیر پست و تلگراف کابینهء مرحوم مستوفی میبود حضور داشت مرحوم مستوفی الممالک‏ مقداری از تایخچه اجدادی ما که در دستگاه سلطنتی آن زمان بودند صحبت کردند ضمنا صحبتی از مظفر الدین شاه بمیان آمد و مرحوم مشیر اعظم اتابکی موضوع عشرت‏آباد را بمیان کشید که مظفر الدینشاه آنرا بیک کلیمی بخشیده بود و اتابک آنرا از چنگ آن‏ کلیمی درآورد.

مرحوم مستوفی گفتند بله مظفر الدین شاه معایبی داشت محاسنی هم داشت و داستان‏ زیر را که از بدو پیدایش تا انتهای آن خود ایشان شاهد و ناظر بودند بیان نمود:

گفتند وقتی سیدی از اصفهان آمد و شکایتی آورد که ظل السلطان خانه مرا خراب‏ کرده و پولش را هم نمیدهد شاه دستور میدهد که فورا ظل السلطان پول خانه او را بپردازد.

پس از مدتی زن و بچه سید به تهران آمده و گفتند که ضل السلطان نه تنها پول خانه‏ ما را نداد بلکه شوهر مرا هم(که همان سید باشد)کشت‏ وقتی من بمسجد سلیمان رسیدم امیر حسین خان را از اندکا خواستم شبی که کاپیتان نول‏ در دره خزینه بودیم بمن رسید شب پیش من بود صبح او رفت برای اندکامن و نول هم بکشتی‏ کمپانی نشسته رفتیم ناصری مهمان شیخ عبد الحمید سردار اجل که آنوقت حاکم ناصری بود شدیم پس از سه روز شنیدیم که لطفعلی خان پسر عبدلخان محمود صالح بین شوشتر و دزفول‏ دزدی و شرارت کرده کاپیتان نول مرا مجبور کرد بآب بید مراجعت کنم در بین راه عجم خان‏ بختیاروند و جمعی از خوانین محمود صالح باستقبال من آمدند لطفعلی خان هم که مصدر آن‏ شرارت و دزدی شده بود از جملهء مستقبلین بود امر کردم او را گرفته حبس کردند فردا بشوشتر مراجعت کرده با همان چهار چرخه که بقاطرها بسته بودند به دره خزینه رسیده از آنجا با لطفعلی خان رفتیم ناصری او را دادم بدست انگلیس‏ها دو سال در حبس انگلیسها بود بعد مرخص شد من مدتی در ناصری بودم جنگ انگلیس و عثمانی در بغداد واقع شد ترکها سخت‏ جلوگیری از آنها کردند در چهارمحال مستر هریس نامی از جانب ول در دهکرد مانده بود حکومت چهارمحال متعلق بصارم الملک و امیر اکرم بود مستر هریس بیرق خود را در قنسول‏ خانه بلند کرد و در چهارمحال فعال مایشاء شده بود برافراشتن بیرق انگلیس بمردم چهار- محال ناگوار بود و نگذاردند برافراشته بماند آنرا سرنگون کردند مستر هریس هم پس از چند روز از دهکرد رفت برود اصفهان در کاروانسرای آتشگاه خود را کشت سلطان رفیع‏زاده‏ تبریزی که زذل‏تر و شریرترین مردم ایران بود وزیر او بود و مستر هریس او را گرفته هندوستان‏ فرستاده بود.

البته اتابک نامه‏ای محرمانه بظل السلطان‏ نوشت و او را به تهران دعوت کرد و پس از اینکه ظل السلطان به تهران آمد باصوا بدید اتابک‏ قرآن و شمشیری در دست گرفت و از شاه خواست طلب بخشش کند ولی همینکه چشم مظفر الدین‏ شاه باو افتاد دستور داد فورا میر غضب بیاید و همین‏جا او را بکشد.البته اتابک دستور داد اطاعت میشود و او را بیرون بردند و گوسفندی را کشتند و پس از مدتی قصه خاتمه پیدا کرد این‏ شمه‏ای بود از روحیه و روش مذهبی مظفر الدین شاه که عینا از دهان مرحوم مستوفی الممالک شنیدم.

سرمایهء ایران حسن مستوفی‏ فرزانه دوران حسن مستوفی‏ رخت از محن زمانه بربست و برفت‏ شد عازم رضوان حسن مستوفی

مرحوم مستوفی در ونک در مقبره خانواده نزد یوسف مستوفی که یوسف‏آباد بنام او است دفن است خدایش بیامرزاد.

(1)-البته خواننده محترم باید بداند که در آنموقع از تهران تا اصفهان حد اقل 6 یا 7 روز طول میکشید و مجموعه این حوادث شاید بیش از دو ماه طول کشیده باشد(نویسنده)

(2)-مرحوم مستوفی الممالک برادر زن جلال الدوله فرزند ظل السلطان بود و این زن‏ همدم السلطنه نام داشت.